[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

مقالهٔ علمی ـ پژوهشی

دستوری‌شدگی صورت‌های زبانی مشتق از «گفتن»

فهیمه تسلی‌بخش*
احسان چنگیزی**

چکیده

در فارسی امروز، صورت‌های مختلف فعل «گفتن» به ابزاری دستوری برای دلالت بر مفاهیم وجهی بدل شده‌اند. برخی از این صورت‌ها مانند «گو»، «گویی»، «گفتی»، «گوییا»، و «گویا»، در تحولات تاریخی زبان فارسی به‌عنوان قید به‌کار رفته‌اند و از آن میان، «گویی» و «گویا» هنوز رایج‌اند. در فارسی امروز، برخی صورت‌های فعل «گفتن»، مانند «بگو»، «نگو»، «بگویی» و مانند آن، در برخی بافت‌ها، کارکرد وجهی برعهده دارند. در این مقاله، به ویژگی‌های معنایی فعل «گفتن» از دورهٔ باستان تا امروز پرداخته شده و سپس، روند تحولات برخی صورت‌های زبانی مشتق از آن، که طی فرآیند دستوری‌شدگی به قید بدل شده‌اند، بررسی شده است. «گویی» در تشبیه و تمثیل، برای دلالت بر فرضی و غیرواقعی‌بودن گزاره و «گویا» برای بیان شک و تردید در متون ادب فارسی به‌کار رفته‌اند و امروز نیز رایج‌اند. گذشته‌ازاین، برخی صورت‌ها و صیغه‌های این فعل در مرحلهٔ میانی دستوری شدگی قرار دارند. این صورت‌ها بازنمایی مفاهیم وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض، و تصور را برعهده دارند و برخی از آنها به‌تدریج مقولهٔ فعل را از دست می‌دهند و در جایگاه قید برای بازنمایی مفاهیم وجهی به‌کار می‌روند.

کلیدواژه‌ها: گفت، گو، دستوری‌شدگی، مفاهیم وجهی، تحول زبان.

* دانش‌آموختهٔ دکتری فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران fahim.tasalli@ut.ac.ir
** استادیار گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی ehsan.changizi@atu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۹/۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۲۲
دوفصلنامهٔ زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۸، شمارهٔ۸۹، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۱. مقدمه

۱. ۱. بیان مسئله و ضرورت تحقیق

در زبان فارسی، چه در متون ادبی و چه در زبان گفتاری امروز، صورت‌هایی مشتق از فعل «گفتن»، مانند «گویا»، «گویی»، «بگو»، «نگو» و صورت‌هایی مانند آن، برای بیان مفاهیم وجهی به‌کار می‌روند:

۱) «گویا هنوز مسافران برنگشته‌اند» (انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۰۹).

۲) «مأمورین شداد و غلاظ... چنان‌که گویی از زمین جوشیده باشند در مقابلمان سبز شدند» (جمالزاده، به‌نقل از انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵: ۲۳۶).

۳) «دریغ از یک خواستگار که در خانه را بزند! بگو حتی به بقال و چقال و زن‌مرده هم راضی‌اند» (چهل‌تن، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹).

۴) «من... اول‌ها نمی‌فهمیدم. خیال می‌کردم هی رنگ می‌کند. نگو مداد می‌کشد» (چهل‌تن، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

برخی از این صورت‌ها مانند «گویا» و «گویی» در متون ادب فارسی به‌کار رفته‌اند و در آثار دستورنویسان به این صورت‌ها اشاره شده است.

«گویی»، «گوییا» و «گویا» از فعل «گفتن» مشتق شده‌اند و طی فرآیند دستوری‌شدگی[1] برای بیان مفاهیم وجهی به قید بدل شده‌اند و برخی از آنها امروزه نیز کاربرد دارند. افزون‌براین، در فارسی امروز، صورت‌ها یا صیغگان[2] دیگری از «گفتن»، مانند «نگو»، برای بیان مفاهیم وجهی به‌کار می‌رود. در این پژوهش، با بررسی داده‌های تاریخی زبان، رابطهٔ این صورت‌های زبانی با فعل «گفتن» بررسی می شود و با توجه به ویژگی‌های معنایی این فعل معلوم می شود که در تحولات تاریخی زبان فارسی، چه صورت‌هایی برای بیان مفاهیم وجهی دستوری‌شده‌اند و در فارسی امروز، کدام صورت‌ها یا صیغگان فعل «گفتن» بر مفاهیم وجهی دلالت می‌کنند و در مرحلهٔ میانی دستوری‌شدگی قرار دارند.

۱. ۲. روش تحقیق

در این پژوهش، داده‌هایی از کاربرد برخی صورت‌های زبانی مشتق از «گفتن»، از فارسی باستان تا فارسی امروز، ارائه و برمبنای اصول دستوری‌شدگی بررسی خواهند شد. داده‌های پژوهش از *فرهنگ سخن* (انوری، ۱۳۸۱)، *لغت‌نامهٔ دهخدا* (۱۳۷۷)، *فرهنگ فارسی عامیانه* (۱۳۷۸) و برخی از متون ادب فارسی به‌دست آمده‌اند. برای مباحث تاریخی نیز از متون فارسی باستان[3] و فارسی میانه[4] استفاده شده است.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۱. ۳. پیشینهٔ تحقیق

ناتل‌خانلری (۳/۱۳۷۷: ۲۵۳-۲۵۴) «گویی» و «گفتی» را قید برای بیان فرض و تشبیه دانسته است که در جملاتی با وجه تصوری به‌کار می‌روند (ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۱). برخی دستورنویسان «گویی» را قید مشترکی دانسته‌اند که در اصل فعل بوده است (انوری و احمدی گیوی، ۱۳۷۵: ۲۲۵؛ فرشیدورد، ۱۳۸۸: ۲۹۱ و ۲۹۵). شفائی (۱۳۶۳: ۱۸۱، ۱۸۲) «گویی» را فعل دوم‌شخص مفرد دانسته که در «جملات با شخص عمومی» به‌کار می‌رود و محتوای آنها «شمول عامه» است و به تمام افراد بشر یا دست‌کم به گروه بزرگی از انسان‌ها مربوط است، اما روشن نیست که چرا و چگونه فعل مضارع دوم‌شخص مفرد می‌تواند کارکرد قیدی برعهده گیرد.

در کتاب‌های دستور، «گوییا» و «گویا» را قیدهای شک و ظن دانسته‌اند (رشیدیاسمی و همکاران، ۱۳۷۱: ۲۰۸؛ لازار، ۱۳۸۴: ۱۲۷). بهار (۱۳۷۳: ۳۴۴ــــ۳۴۵) ساختمان «گویا» را مرکب از صیغهٔ دوم‌شخص امر حاضر همراه با الف (*ā*) دانسته که معنی آن را دگرگون می‌سازد. به‌اعتقاد او، این «الف» به‌صورت «آی» (*āy*) تنها در کتاب *درخت آسوریک* به‌کار رفته است و به فعل امر «وین» متصل شده است. او «وینای» را «بینای» معنی کرده است، اما روشن نساخته که «الف» چه تغییری در معنی «وین» پدید آورده است. آنچه بهار «وینای» خوانده، بعدها *wasnāδ* خوانده شده که حرف اضافه به‌معنی «برای» است (ماهیار نوابی، ۱۳۶۳: ۶۳، ۱۱۲). بهار (۱۳۷۳: ۳۴۵، ۳۴۹) معتقد است که «گویا» و «گوییا» در ابتدای سخن، بدون مخاطب معینی به‌کار رفته و «گویی» با «یای مجهول»، که بدل از الف است، به‌معنی «گویا» و ممال آن بوده که معنی شک و تردید یا تشبیه از آن برمی‌آمده است. مؤلف *لغت‌نامه* (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل آ)، «گویا» را مخفف «گوییا» و *ā* را در این‌دو قید برای زینت دانسته‌اند؛ زیرا از لفظ «گویی» معنی تردید و گمان برمی‌آید و معنی زائدی در آنها نیست. صمصامی (۱۳۴۶: ۱۷۴) نیز واکهٔ *ā* را در پایان این دو واژه «پسوند زینت» نامیده است. با توجه به آنکه هیچ جزئی در زبان برای زینت به‌کار نمی‌رود، این نظرها را نمی‌توان دقیق و مطابق با تحولات زبان فارسی دانست. معین، در حاشیهٔ *برهان قاطع*، *ā* را برای بیان تردید دانسته است (خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۱۸۶۴). ابوالقاسمی (۱۳۸۹: ۲۱۰-۲۱۱) واکهٔ *ā* را، که در پایان «بزیا»، «مبا» و «مگردا» هم افزوده شده، بازماندهٔ شناسهٔ سوم‌شخص مفرد

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

التزامی[۵] از پهلوی اشکانی[۶] (*-āh*) دانسته است، اما روشن نیست که چرا شناسهٔ سوم‌شخص التزامی در زبان پارتی به نشانه‌ای برای بیان وجه بدل شده است.

۲. دستوری‌شدگی

دستوری‌شدگی مطالعهٔ تغییرات زبان برای پاسخ به پرسش‌هایی از این دست است که چطور صورت‌ها و ساختارهای واژگانی کارکرد دستوری می‌یابند یا اینکه چطور صورت‌های دستوری کارکردهای دستوری جدیدتری پیدا می‌کنند و دستوری‌تر می‌شوند. رویکرد عمده در بررسی این فرآیند، رویکرد درزمانی و تاریخی است و هدف از آن، بررسی مراحل مختلف تغییراتی است که صورت‌های دستوری پشت سر می‌گذارند.

در مطالعهٔ دستوری‌شدگی، مسئلهٔ اصلی تمایز میان صورت واژگانی و صورت نقشی[۷] است. صورت‌های واژگانی برای توصیف پدیده‌ها، کنش‌ها و ویژگی‌ها به‌کار می‌روند و دارای محتوای مفهومی هستند. دربرابر آن، صورت‌های نقشی مانند حروف ربط، حروف اضافه، حروف تعریف، ضمایر و ابزارهای بیان وجه و نمود هستند که فاقد محتوای واژگانی‌اند و کارکردهای دستوری دارند. وقتی صورت واژگانی ویژگی‌های دستوری حاصل کند، غالب مؤلفه‌های معنایی خود را از دست می‌دهد[۸] (هاینه،[۹] ۲۰۰۳: ۵۷۹، ۵۹۱). حضور صورت زبانی در بافت جدید سبب می‌شود کاربرد آن تعمیم پیدا کند و در بافت‌های تازه‌ای به‌کار رود.[۱۰] این صورت زبانی به‌تدریج ویژگی‌های مقوله‌ای خود را از دست می‌دهد.[۱۱] صورت‌های زبانی می‌توانند به‌تدریج از مقوله‌های اصلی (اسم و فعل)، که ازنظر واژگانی مجموعه‌ای باز را تشکیل می‌دهند، به مقوله‌های واسط (صفت و قید) و در نهایت به مقوله‌های فرعی (حرف اضافه، حرف ربط، فعل کمکی، ضمیر و...) تبدیل شوند. این مقوله‌ها، ازنظر تعداد، مجموعه‌ای نسبتاً بسته محسوب می‌شوند (هاپر،[۱۲] ۱۹۹۱؛ هاینه، ۲۰۰۳؛ هاپر و تراگات،[۱۳] ۲۰۰۳). سرانجام، ممکن است حجم آوایی صورت زبانی کاسته شود (هاینه، ۲۰۰۳: ۵۷۹ـ۵۸۰).

وقتی صورت واژگانی در فرآیند دستوری شدگی قرار می‌گیرد، ممکن است تا مدت‌ها، کارکرد واژگانی خود را حفظ کند و هم‌زمان، دو نقش دستوری و واژگانی را در بافت‌های مختلف برعهده داشته باشد؛ مثلاً، فعل در برخی بافت‌ها به‌شکل واژگانی به‌کار رود و در بافت‌های دیگر به‌صورت کمکی و معین برای دلالت بر وجه یا نمود، مانند «داشتن» در زبان فارسی. به‌این‌ترتیب، صورت زبانی در مرحلهٔ واگرایی[۱۴] در دو شاخهٔ جدا از هم (دستوری و واژگانی) به حیات خود ادامه می‌دهد.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

از میان راهکارهای مختلفی که زبان برای بیان یک مفهوم د ستوری خاص، مثلاً مفاهیم وجهی، برمی‌گزیند، ممکن ا ست به‌تدریج یک شیوه از دیگر شیوه‌ها ب سامد وقوع بی شتری بیابد و دیگر روش‌ها را پس بزند. برای مثال، زبان ممکن ا ست تنها ا ستفاده از افعال را برای بیان مفاهیم وجهی انتخاب کند و کاربرد وجه فعلی[۱۵] به‌تدریج کنار گذاشته شود. در این صورت، با خاص‌شدگی[۱۶] صورت زبانی مواجهیم.

در دستوری‌شدگی، دو عامل بازتحلیل[۱۷] و قیاس[۱۸] نقش اساسی دارند. بازتحلیل حاصل ا ستنتاج و حدس اهل زبان ا ست؛ به‌این‌معنا که یک صورت زبانی در ذهن شنونده مطابق با قاعده‌ای جلوه می‌کند که در اصل به ساخت آن ارتباطی ندارد. به‌این‌ترتیب، بازتحلیل موجب می‌شود ساختارهای جدید جایگزین ساختارهای قدیمی شوند. این ساختارهای جدید ازطریق قیاس تعمیم می‌یابند و با افزایش ب سامد کاربرد شان به قاعده بدل می شوند (هاپر و تراگات، ۲۰۰۳: ۶۴-۶۵؛ برای شواهد فارسی ر.ک: نغزگوی کهن، ۱۳۹۵).

۳. تحلیل داده‌ها

در این بخش، ابتدا با استفاده از داده‌های فارسی باستان و فارسی میانه، به ویژگی‌های معنایی این فعل ا شاره می شود. سپس، صورت‌های مرتبط با فعل «گفتن» که در تحولات تاریخی زبان د ستوری‌شده‌اند و روند تحول آنها بررسی می‌شود. در بخش آخر، به صیغگانی از این فعل ا شاره می شود که در مرحلهٔ میانی د ستوری شدگی‌اند و در برخی بافت‌ها برای دلالت بر مفاهیم وجهی به‌کار می‌روند.

۳. ۱. فعل «گفتن» در زبان فارسی باستان و فارسی میانه

فعل «گفتن» از ریشهٔ *gaub* مشتق شده است. این ریشه تنها در زبان فارسی باستان برای ساخت صیغگان فعلی در جهت میانه[۱۹] به‌کار رفته است. کنت[۲۰] (۱۹۵۳: ۱۸۲) این ریشه را به‌معنی «گفتن، خود را نامیدن» و بارتلمه[۲۱] (۱۹۶۱: ۴۸۲) آن را به‌معنی «خود را نامیدن، خود را از آن کسی خواندن» دانسته‌اند. اشمیت[۲۲] (۲۰۰۸: ۹۸) از کاربرد آن در معنای اخص «گفتن» به‌جای ریشه‌های *wač** و *mrau** ابراز شگفتی کرده است. ویندفور[۲۳] (۲۰۱۰: ۳۱) نیز این ریشه را غیرهندی‌واروپایی[۲۴] دانسته و معتقد است *gaub* چنان‌که بازمانده‌های آن در زبان‌های ایرانی کهن رایج در آسیای مرکزی، مانند وخی، ختنی، بلخی، سغدی و خوارزمی نشان می‌دهند، پیش از معنای کلی و خنثای «گفتن»، بر معانی مختلفی

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

ازجمله «پارس‌کردن، سرزنش‌کردن، طلب‌کردن و ستودن» دلالت داشته است (ر.ک: چونگ،[۲۵] ۲۰۰۷: ۱۱۴). بررسی شواهد موجود از کاربرد این فعل در بافت‌های مختلف نشان می‌دهد که قائل‌شدن به معنای «گفتن» برای ریشهٔ *gaub* در فارسی باستان، ناشی از تسامح است. ازآنجاکه افعال مشتق از این ریشه همواره در جهت میانه صرف شده‌اند، معنی آنها را باید «تظاهرکردن، خود را... نشان‌دادن، خود را... معرفی‌کردن» و «ادعاکردن» دانست (اشمیت، ۲۰۱۴: ۲۵۷). در فارسی باستان، ریشه‌ای که به‌معنی «گفتن» رواج داشته، ریشهٔ *θah* بوده است. پاره‌های ۱ و ۲ نمونه‌هایی هستند از کاربرد و معنی افعال مشتق از ریشهٔ *θah* برای دلالت بر «گفتن» و *gaub* برای دلالت بر معنی مذکور:

۱) *avaθā-šām aθaham paraitā avam kāram tyam*

سپاه آن برویم گفتم آنها ـ پس

mādam jatā hya manā naiy ***gaubataiy.***

نشان نمی‌دهد نه من که بزنید مادی

پس به آنها گفتم: بروید، درهم‌شکنید آن سپاه مادی که خود را از آن من نمی‌داند (معرفی نمی‌کند/ ادعا می‌کند از آن من نیست) (بیستون ۲، سطر ۲۰ ـ ۲۱؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۱ و ۱۲۳).

۲) *θātiy dārayavauš xšāyaθiya parθava utā varkāna*

گرگان و پارت شاه داریوش می‌گوید

hamiçiyā abava^{n} hacāma, fravartiš ***agaubantā.***

معرفی کردند فرورتیش من ـ از شدند نافرمان

(نام خاص)

داریوش‌شاه می‌گوید: پارت و گرگان نسبت به من نافرمان شدند؛ خود را از آن/ منسوب به فرورتیش دانستند (ادعا کردند از آن فرورتیش‌اند) (بیستون ۲، سطر ۹۳ـ۹۴؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۲ و ۱۲۴).

در نمونهٔ ۱، که موارد مشابه آن در کتیبهٔ بیستون ۲، سطرهای ۳۱، ۵۱، ۸۴ و بیستون ۳، سطرهای ۱۵ و ۸۶ هم به‌کار رفته است، عمل «سخن‌گفتن» موردنظر گوینده نیست؛ داریوش از سپاه مادی خشمگین است، نه ازآن‌رو که اطاعت خود را بر زبان نیاورده‌اند، بلکه بدان سبب که هویت خود را منتسب به داریوش ندانسته و از او تبعیت نکرده و ادعای استقلال داشته‌اند.

در نمونهٔ ۳، هم‌نشین‌شدن این فعل با قید *duruxtam* (به‌دروغ) نشان می‌دهد که معنای فعل در فارسی باستان با «ادعاکردن/ معرفی‌کردن» یا «تظاهرکردن» ارتباط دارد:

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۳) *avaθā avam arxam hya nabukudracara*

نبوکدنصر که ارخه آن پس

duruxtam ***agauba^{n}tā*** *… agarbāya.*

گرفت معرفی می‌کرد دروغ

پس آن ارخه را گرفت که به دروغ خود را نبوکدنصر معرفی می‌کرد (ادعا می‌کرد/ تظاهر می‌کرد نبوکدنصر است) (بیستون ۲، سطر ۸۹ـ۹۰؛ کنت، ۱۹۵۳: ۱۲۲ و ۱۲۴).

در فارسی میانه، ماده‌های فعلی -*guft / gōw* به‌معنی «گفتن» و «بیان‌کردن» (مکنزی،[۲۶] ۱۹۷۱: ۳۸)، بازماندهٔ ریشهٔ ***gaub*** است. ویندفور (۲۰۱۰: ۳۱) «گفتن» را مفهوم عام این ریشه دانسته است. در فارسی باستان، افعال مشتق از ریشهٔ ***gaub*** برای بیان عمل‌گفتن و بیان‌کردن به‌کار نرفته‌اند. مفهوم «ادعاکردن» و «خود را معرفی‌کردن» برای ریشهٔ ***gaub***، حاصل اندیشه، عمل و رفتار کسی است، نه لزوماً سخن‌گفتن او؛ به‌بیانی دیگر، فرد با تفکر و رفتار خود بیان مطلب و سخنی را ادعا و به این طریق پیامی را برای دیگران ارسال می‌کند. این مفهوم در فارسی میانه، مجازاً معنی «بیان‌کردن»، «سخن‌گفتن» و «تعریف‌کردن» حاصل کرده است. -*guft /gōw* در فارسی میانه، در زمان، شخص و شمار مختلف صرف شده است:

۴) *ān ī nē dānist hē tō rāy* ***guft hēnd.***

گفتند برای تو دانستی نه که آن

آنچه نمی‌دانستی برای تو گفتند (یوشت فریان: فصل ۴، بند ۲۵؛ هوگ[۲۷] و وست،[۲۸] ۱۸۷۲: ۲۴۳).

۵) *saxwan čarb* ***gōw.***

گو نرم سخن

به نرمی سخن بگو (اندرز آذرباد مارسپندان، بند ۶۲؛ جاماسپ‌آسانا،[۲۹] ۱۹۱۳/۱۸۹۷: ۶۳).

۶) ***gōwēnd*** *srōš-ahlaw ud ādur-yazad kū ēn*

این که ایزد ـ آذر و پارسا ـ سروش گویند

ruwān ī ōy druwand zan kē … .

که زن بدکار آن ـــِ روان

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

سروش پارسا و ایزد آذر گویند که این روان آن زن بدکاری است که... (*ارداویراف‌نامه*، فصل ۸۷، بند ۳؛ ژینیو،[۳۰] ۱۳۸۲: ۹۱، ۱۵۸، ۱۵۹).

۷) *xwamn čiyōn dīd ēstād pēš awēšān* ***guft.***

گفت / تعریف کرد آنان نزد دیده بود چنان خواب

خواب خود را چنان‌که دیده بود نزد آنان تعریف کرد (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، بخش ۱، بند ۱۲؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۶).

ازسوی دیگر، فعل *guft / gōw-* در برخی بافت‌ها، برای حدیث نفس و به‌معنی «سخن‌گفتن با خود» به‌کار رفته است. در این کاربرد، کسی دربارهٔ چیزی فکر می‌کند و به آن می‌اندیشد:

۸) *u-š* ***guft*** *gayōmart kū nūn ka ēbgat*

اهریمن که اکنون که کیومرث گفت او ـ و

mad, mardōm hamāg az tōhm ī man bawēnd

... .

خواهند بود من ـــ نژاد از همه مردم آمد

کیومرث با خود گفت/ اندیشید اکنون که اهریمن آمد، مردم همه از تخمهٔ من خواهند بود ... (*بندهش*، بخش ۴، بند ۲۶؛ پاکزاد، ۲۰۰۵: ۶۴؛ بهار، ۱۳۹۰: ۵۳).

۹) *ardawān škuft sahist ud* ***guft*** *kū ...*

که گفت / اندیشید و تعجب کرد اردوان

ān warrag čē sazēd būdan?

بود می‌تواند چه بره آن

اردوان تعجب کرد و با خود گفت/ اندیشید که... آن بره چه می‌تواند باشد؟ (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، بخش ۳، بند ۱۴؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۳۸).

در فارسی میانه، *men- / menīd* به‌معنی «اندیشیدن، تصورکردن» (مکنزی، ۱۹۷۱: ۵۵) و نیز برای حدیث نفس و دلالت بر مفهوم «با خود ســـخن‌گفتن» و درعین حال «تصورکردن، فرض‌کردن» و «پنداشتن» به‌کار رفته است:

۱۰) *pōrušasp be ō zardušt guft kū-m menīd kū-m*

من ـ که اندیشیدم من ـ که گفت زردشت به پوروشسپ

zād pus kē bawēd āsrōn nun halag

...

خل اکنون روحانی است که پسر زاد

ud nihān-winārīdag hē.
و دیوانه هستی

پوروشسپ به زردشت گفت که فکر کردم (تصور کردم/ با خود گفتم) که برای من پسری به دنیا آمد که روحانی است، اکنون خل و دیوانه‌ای (*زادسپرم*، فصل ۱۱، بند ۲؛ راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۶۱، ۲۰۰).

۱۱) *zardušt passux dād ē man kū*
زردشت پاسخ داد فکر کن که
ast ī tō pus āsrōn ...
است ـــِ تو پسر روحانی

زردشت پاسخ داد: تصور کن (بیندیش/ فرض کن) که پسر تو آسرون (روحانی)... است (*زادسپرم*، فصل ۱۱، بند ۳؛ راشدمحصل، ۱۳۸۵: ۶۱، ۲۰۰).

گسترش معنی «گفتن» در برخی بافت‌ها در فارسی امروز نیز مشاهده می‌شود، به‌طوری‌که «گفتن» به‌معنی «اندیشیدن»، «فرض‌کردن» و «تصورکردن» به‌کار می‌رود:

۱۲) «دلش درد می‌کند. **گفتم** نبات داغش بدهم شاید افاقه کند» (به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۸).

۱۳) «از این طرف رد می‌شدم، **گفتم** سلامی عرض کنم» (به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۸).

تفکر ازطریق سخن‌گفتن انجام می‌شود و در آثار فلاسفه، به رابطهٔ سخن‌گفتن و اندیشیدن اشاره شده است. در واقع، لازمهٔ سخن‌گفتن اندیشیدن است و این‌دو از یکدیگر جدا نیستند (خندان، ۱۳۸۹: ۲۸). در عالم زبان نیز «سخن‌گفتن» می‌تواند به‌جای «اندیشیدن» به‌کار رود. بدین‌ترتیب، گفتن دارای دو مؤلفهٔ معنایی است: اندیشیدن و عمل گفت‌وگو. در برخی بافت‌ها مؤلفهٔ گفت‌وگو از دست می‌رود و تنها مؤلفهٔ «اندیشیدن» باقی می‌ماند. کاربرد «گفتن» با این مؤلفه و در این معنی ممکن است تعمیم یابد و مفاهیم «گمان‌کردن»، «استنباط‌کردن»، «حدس‌زدن»، «تصور یا فرض‌کردن» را نیز دربرگیرد. با توجه به مؤلفهٔ معنایی «اندیشیدن» و گسترش معنی و کاربرد آن، می‌توان مسیر دستوری شدگی فعل «گفت/گو» و تبدیل آن به ابزاری دستوری برای بیان مفاهیم وجهی فرض، شک، حدس و گمان را ترسیم کرد.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۳. ۲. صورت‌های دستوری‌شده برای بیان مفاهیم وجهی

واژه‌های «گو»، «گویی»، «گوئیا» و «گویا» صورت‌هایی مشتق از فعل «گفتن» هستند که در متون ادب فارسی مقولهٔ واژگانی خود را از دست داده‌اند و به قیدی برای بیان وجه بدل شده‌اند. از میان این صورت‌ها، «گویی» و «گویا» در فارسی امروز نیز کاربرد دارند. در این بخش، هریک از این قیدها بررسی می‌شوند.

۳. ۲. ۱. «گو»

صورت امر «گفتن» در فارسی دری، در هم‌نشینی با صورت امر فعل اصلی جمله، به ابزاری دستوری برای بیان وجهیت تبدیل شده است تا نشان دهد که رویداد مورد بحث برای گوینده اهمیتی ندارد و رویکرد گوینده به آن بی‌اعتنایی محض است:

۱۴) «امام شافعی، رضی الله عنه، در دوستی اهل بیت تا به حدی بود که به رفضش نسبت کردند و او را محبوس کردند و او در آن معنی گفته است... که: اگر دوستداری آل‌محمد رفض است، **گو** جملهٔ انس و جن گواهی دهید به رفض من» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۱۲).

۱۵) «گویند وقتی که محتضر بود، چهارپایان وی گشاده شدند و رم کردند. پیش وی گفتند، یا به فراست دانست. گفت: چون ما فرود آمدیم، هرکه خواهد **گو** سوار شو!» (جامی، ۱۳۷۰: ۳۸۰).

۱۶) او گوهر است، **گو** صدفش در جهان مباش/ درّ یتیم را همه‌کس مشتری بود (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

دهخدا به این کاربرد ذیل «گفتن» اشاره کرده و معتقد است که این فعل، به‌معنی «گذاشتن؛ هرچه باداباد گفتن»، اغلب در صورت امر به‌کار رفته است:

۱۷) «وقتی خادمهٔ رابعه پیه و پیازی می‌کرد... به پیاز حاجت بود... رابعه گفت: چهل‌سال است تا من با حق‌تعالی عهد کرده‌ام که از غیر او هیچ نخواهم. **گو** پیاز مباش» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۸۱).

۱۸) زآن باده که در مصطبهٔ عشق فروشند/ ما را دو سه ساغر بده و **گو** رمضان باش (حافظ؛ به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

در این کاربردها، «گو»، با ازدست‌دادن مؤلفهٔ معنایی گفت‌وگو، به‌معنی «اندیشیدن» و سپس، «فرض‌کردن» به‌کار رفته و کارکرد دستوری برعهده گرفته است. عبارتی با مفهوم بی‌اعتنایی در این ساخت تقدیراً محذوف است. نمونه‌هایی مانند روایت ۱۹، با دربرداشتن عباراتی مثل «باک نیست»، این فرضیه را تقویت می‌کنند:

۱۹) روزها گر رفت **گو** رو، باک نیست/ تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست (مولوی، ۱۳۸۶: ۵).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

بنابراین، قالب اصلی را می‌توان به شکل «فرض کن که...؛ [چه اهمیتی دارد؟]» بازنویسی کرد. مثلاً پارهٔ ۱۷ را می‌توان به‌صورت «رابعه گفت: فرض کن پیاز نباشد [چه اهمیتی دارد؟]» بازنویسی کرد.

«گو» در این کاربردها مقولهٔ اصلی خود، یعنی فعل امر، را از دست داده و به قید بدل شده است. چنین کاربردی برای «گو» تا سده‌های ۱۲ و ۱۳ در متون فارسی به‌چشم می‌خورد و پس از آن، جز در نثرهای کهنه‌گرا، به‌تدریج کنار گذاشته شده است:

۲۰) شادم که از رقیبان دامن‌کشان گذشتی/ **گو** مشت خاک ما هم بر باد رفته باشد (حزین لاهیجی، به‌نقل از سرشک، ۱۳۴۲: ۱۴۱).

۳. ۲. ۲. گویی/ گفتی

در فارسی دری، گویی و گفتی برای بیان تشبیه و تمثیل یا وجهیت غیرواقعی به‌کار رفته‌اند:

۲۱) «گاوی سخت زرد چنان‌که **گویی** از رنگ موی وی آفتاب می‌برخشدی» (*تفسیر قرآن پاک*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۳/۱۳۷۷: ۲۵۳).

۲۲) راست **گفتی** به بتکده است درون/ بتی و بت‌پرستی اندر بر (فرخی، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۳/۱۳۷۷: ۲۵۴).

کارکردهای وجهی این دو قید، که فرضی و غیرواقعی‌بودن امری را بازنمایی می‌کنند، نشان می‌دهد که این‌دو باید به‌لحاظ تاریخی از صورت دیگری غیر از فعل مضارع دوم‌شخص باقی مانده باشند.

در زبان فارسی میانه، وجه فعل ازطریق افزودن شناسه‌ها و نشانه‌هایی به فعل بازنمایی شده است. بر این اساس، فعل دارای وجه اخباری،[۳۱] التزامی، تمنایی[۳۲] و امری[۳۳] بوده است. یکی از شیوه‌های ساخت وجه تمنایی فعل افزودن *ēh*[۳۴] به مادهٔ مضارع بوده که بر هر دو شمار و سه شخص دلالت دا شته ا ست (برونر،[۳۵] ۱۹۷۷: ۲۰۵؛ قریب، ۱۳۷۹: ۲۶۶-۲۶۸؛ شروو،[۳۶] ۲۰۱۰: ۲۳۷-۲۳۸). کارکرد اصلی وجه تمنایی در فارسی میانه، دلالت بر فرضی و غیرواقعی‌بودن گزاره، ازجمله تشبیه و تمثیل، بوده است:

۲۳) *a'ōn čе'ōn* *zīr* *mird* *kē* *draxt=ēw*

درختی که مرد زیرک همچون

tōhm ***windē*** *ud* ***āmāxšē.***

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

بکارد و بیابد بذر

همچون مردی زیرک که بذر درختی... بیابد و بکارد (بویس،[۳۷] ۱۹۷۵: ۳۲).

وجه تمنایی در زمان ماضی نیز با افزودن فعل کمکی *hē* به مادهٔ ماضی ساخته شده است:

۲۴) *har kirbag ī awēšān andar xānag ī rādān*

بخشندگان ـِـ خانهٔ در آنان که کار نیک هر

kunēnd rād ī frārōn rāy ēdōn bawēd čiyōn ka-š

که است چنین برای نیکوکار ـِـ بخشنده کنند

pad dast ī xwēš ***kard hē.***

کرده است خود ـِـ دست با

هرکار نیکی که آنها در خانهٔ بخشندگان انجام دهند، برای بخشندهٔ نیکوکار مانند آن است که به دست خود انجام داده است (روایت پهلوی، 10b2؛ ویلیامز، ۱/۱۹۹۰: ۶۶ـ۶۷).

نظام آوایی فارسی دری همانند فارسی میانه است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۹) و در متون نثر و نظم فارسی پس از اسلام، *ē* که در سنت ادبی، «یای مجهول» نامیده شده، بازمانده و در خط با نویسهٔ «ی» نشان داده شده است (ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۵۲؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۶۴). در متون این دوره، ساخت تمنایی فعل و افزودن تکواژ تمنایی‌ساز *ē* به مادهٔ ماضی و مضارع برای دلالت بر غیرواقعی و فرضی‌بودن رویداد، ازجمله بیان خواب و رؤیا (۲۵)، بیان آرزو (۲۶) و جمله‌های شرطی نامحقق[۳۸] (۲۷)، باقی‌مانده است:

۲۵) چنان دیدم ای سرو سیمین به خواب/ که **بودی** یکی بیکران رود آب (فردوسی، ۲/۱۳۷۳: ۳۴۳).

۲۶) مرا کاجکی پیش فرخ زریر/ زمانه **فگندی** به چنگال شیر (فردوسی، ۵/۱۳۷۳: ۲۹۶).

۲۷) اگر غم را چو آتش دود **بودی**/ جهان تاریک **بودی** جاودانه (شهیدبلخی، به‌نقل از دبیرسیاقی، ۱۳۷۴: ۱۳).

یکی از کاربردهای وجه تمنایی فعل بیان تشبیه و تمثیل بوده که ناتل‌خانلری (۲/۱۳۷۷: ۳۴۰-۳۴۱) آن را «وجه تصوری» نامیده است. تشبیه و تمثیل نیز خود بر فرضی یا غیرواقعی‌بودن امری دلالت دارد. در این گزاره‌ها، علاوه‌برآنکه تکواژ تمنایی‌ساز به صیغگان فعل افزوده شده، «گویی» نیز در آغاز جمله به‌کار رفته است:

۲۸) «**گویی** اهل گورستان جمله از گورها برآمده **بودندی** [بودند] و بر ایشان جامه‌های سپید **بودی** [بود]» (*ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۱۳۷۷: ۳۴۱).

۲۹) «**گویی** کسی ایشان را در سجده **افکندی** [افکند]» (*تفسیر قرآن مجید*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۱).

۳۰) «چشم دائم چنان **بُوَدی** [است]، **گویی بگریدی** [گریه می‌کند]» (*هدایهٔ المتعلمین فی الطب*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۲).

۳۱) «و آن ریشی کی از اول آبلها پدید آید **گویی** به آتش **سوختستی** [سوخته‌ست]...» (اخوینی بخاری، ۱۳۴۴: ۶۱۴).

با درنظرداشتن ساختمان وجه تمنایی و نقش و کارکرد آن در بیان مفاهیم وجهی، این نتیجه حاصل می‌شود که «گویی» در فارسی میانه، فعل تمنایی به‌صورت **gōwē* بوده است که از افزودن *ē* تمنایی‌ساز به مادهٔ مضارع (*-gōw*) ساخته شده و در تشبیه و تمثیل با معنی «اندیشیدن» و «فرض‌کردن» برای دلالت بر غیرواقعی‌بودن گزاره به جایگاه آغازین جمله منتقل شده و به‌تدریج مقولهٔ فعل تمنایی را از دست داده و به قید بدل شده است. این صورت هم ازنظر معنی واژگانی و هم ازنظر کارکرد وجهی، منا سب بیان مفهوم فرض و غیرواقعی‌بودن است. در این‌گونه گزاره‌ها، «گویی» کارکردی همچون «مانند این است»، «چنان است»، «چنین به‌نظر می‌رسد» و مانند اینها دارد و مخاطب خاصی در نظر نیست. این نکته با درنظرداشتن اینکه در برخی متون، پیش از «گویی»، «چنان بُوَد» آمده و گاه به‌جای «گویی»، «چنانستی» به‌کار رفته است، روشن‌تر می‌شود:

۳۲) «چشم دائم **چنان بُوَد گویی** بگریدی» (*هدایهٔ المتعلمین فی الطب*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۳).

۳۳) «**چنانستی** که ما زنده‌ایمی» (*تفسیر قرآن مجید*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۲).

۳۴) «**چنانستی** که میوهٔ آن درخت روغن استی» (*تفسیر قرآن مجید*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۳).

گاهی نشانهٔ وجه تمنایی از پایان فعل اصلی جمله حذف شده و «گویی» همراه با فعل اخباری برای بیان تشبیه و تمثیل به‌کار رفته است. در هیچ‌یک از این گزاره‌ها، مخاطب خاصی در نظر گوینده نیست:

۳۵) «و باغستان و اشجار آن چنان بود که **گویی** پادشاهی باغی ساخته است به هوس...» (ناصرخسرو، ۱۳۷۰: ۲۳).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۳۶) «آن خانه سپید کردند و مُهره زدند که **گویی** هرگز بر آن دیوارها نقش نبوده است» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

۳۷) «چنان است که **گوئی** بر مرغزار گل‌ها شکفته **است**» (*سفرنامهٔ ناصرخسرو*، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۴).

۳۸) باد **گوئی** مشک سوده **دارد** اندر آستین/ باغ **گوئی** لعبتان ساده **دارد** در کنار (فرخی، به‌نقل از ناتل‌خانلری، ۲/۱۳۷۷: ۳۴۴).

۳۹) به ره بر یکی شارستان دید پاک/ که نگذشت **گویی** برو باد و خاک (فردوسی، ۶/۱۳۷۳: ۹۷).

تکواژ تمنایی ساز $\bar{e}$ در فارسی میانه، به‌قیاس با ماده‌های مضارع، به ماده‌های ماضی نیز افزوده می‌شده و «گفتی» از آن پدید آمده است. در متون این دوره، «گفتی» نیز با کارکردی همانند «گویی»، برای دلالت بر فرضی یا غیرواقعی‌بودن گزاره در تشبیه و تمثیل به‌کار رفته است. به‌نظر می‌رسد در دوره‌ای متقدم‌تر، «گویی» برای زمان مضارع و «گفتی» برای زمان ماضی به‌کار رفته باشد، اما در متون این دوره، «گویی» و «گفتی» هم با فعل ماضی و هم با فعل مضارع به‌کار رفته‌اند که نشان می‌دهد این دو صورت کارکرد فعل نداشته و به قید بدل شده‌اند. پاره‌های زیر نمونه‌هایی از کاربرد «گفتی» برای بیان تشبیه و تمثیل با فعل ماضی و مضارع‌اند و در هیچ‌یک مخاطب خاصی در نظر نیست:

۴۰) «مادرش زره بر وی راست می‌کرد... و می‌گفت دندان افشار با این فاسقان، چنان‌که **گفتی** او را به پالوده‌خوردن می‌فرستد» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۲۳۸).

۴۱) «صبح روز سوم چهره‌ها سیاه بود **گفتی** قیر مالیده‌اند» (بلعمی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

۴۲) نرم‌نرمک ز پس پرده به چاکر نگرید/ **گفتی** از میغ همی تیغ زند گوشهٔ ماه (کسایی، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

۴۳) «چنان نقل کرده‌اند که چون نشسته بودی، **گفتی** در پیش جلاد نشسته است» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۳۴).

گاه، در برخی جملات، «گوئی» و «گفتی» با «تو»، ضمیر دوم‌شخص مفرد همراه شده‌اند و به‌نظر می‌رسد با استناد به این نمونه‌ها، برخی دستورنویسان «گویی» و «گفتی» را فعل دوم‌شخص مفرد دانسته‌اند:

۴۴) **تو گفتی** خروسان شاطر به جنگ/ فتادند در هم به منقار و چنگ (سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۹).

۴۵) همی‌رفت از زمین بر آ سمان گرد/ **تو گفتی** خاک با مه راز می‌کرد (ویس و رامین، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

۴۶) گواهی دهم کین سخن راز او ست/ **تو گویی** دو گو شم بر آواز او ست (فردو سی، ۱۳۷۳/۱: ۱۰).

۴۷) آن شب و آن شمع نماندم چه سود/ نیست چنان شد که **تو گویی** نبود (نظامی، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل گفتن).

در زبان فارسی میانه، شناسهٔ فعل دوم‌شخص مفرد در وجه اخباری *ē* بوده است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۱۷۴؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۱۹):

۴۸) *u-š ō kanīzag guft kū tō*
تو که گفت دختر به او ـ و
*čē **dānē** kū az šāpuhr hēm*
.
هستم شاپور من که دانی چه
pres.2sg

«به دختر گفت: از کجا می‌دانی که من شاپورم؟» (*کارنامهٔ اردشیر بابکان*، فصل ۱۲، بند ۱۴؛ فره‌وشی، ۱۳۵۴: ۱۲۴).

شناسهٔ دوم شخص مفرد از جهت آوایی با نشانهٔ تمنایی ساز *ē* شباهت داشته است و هردو همانند یکدیگر، «یای مجهول» تلفظ می‌شده است؛ به‌همین‌سبب، ذهن اهل زبان صورت‌هایی همچون «گویی» و «گفتی» را بازتحلیل کرده و فعل مضارع دوم شخص مفرد فرض کرده و ضمیر دوم شخص مفرد را به ساخت جمله افزوده است. افزون‌براین، در متون تفسیری که به فارسی دری نوشته شده است، «گویی» غالباً معادل «کأنَّ» یا «کأنَّما» به‌کار رفته است. این نکته نشان می‌دهد قائل شدن به منشأ فعل دوم شخص مفرد برای این قید وجهی حاصل بازتحلیل بعدی گویندگان و نویسندگان بوده است:

۴۹) «قیلَ أهکذا عَرشُک، قالَت **کأنَّه** هوَ... گفتند همچنین است تخت تو؟ گفت بلقیس: **گویی** که این آن است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۹: ۱۷).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۵۰) «وَ إذا تُتلی عَلَیهِ آیاتُنا ولّی مُستَکبِراً **کَأن** لَم یسمَعُها کَأنَّ فی أُذُنَیه وَقراً...: و چون برخوانند بر او آیت‌های ما، برگردد گردن‌کشی‌کننده، **گویی** که نشنود آن را، **گویی** که در دو گوش او گرانی است» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۶۹: ۲۷۶).

۵۱) «پس از آنک پدیدار آمده‌ست حقی فرمان تو، **گویی** که می‌رانند ایشان را سوی مرگ و ایشان می‌نگرند» (طبری، ۱۳۵۶: ۵۷۶؛ در ترجمهٔ آیهٔ ۶ سورهٔ انفال: یجَادِلُونَک فِی الْحَقِّ بَعْدَمَا تَبَینَ **کأنّمَا** یسَاقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَ هُمْ ینْظُرُونَ).

در فارسی امروز، گاه «می‌گفتی» هم برای بیان فرض و تصور به‌کار می‌رود:

۵۲) «چنان لش و پش می‌افتاد روی رختخواب که می‌گفتی الان است جانش دربرود» (شاملو، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

۳. ۲. ۳. «گوییا» و «گویا»

«گوییا» نیز کارکردی همانند «گویی» داشته و برای دلالت بر فرض و غیرواقعی‌بودن در تشبیه و تمثیل به‌کار رفته است:

۵۳) جعد همچون نورد آب به باد/ **گوییا** آن‌چنان شکستستی (رودکی، به‌نقل از صادقی، ۱۳۹۲: ذیل مدخل ا[۱۲]).

۵۴) بلبلان **گوییا** خطیبان‌اند/ بر درختان همی‌کنند خُطَب (فرخی، به‌نقل از انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۱۰).

۵۵) درخت نارنج از خامه **گوییا** شنگرف/ بریختست کسی مشت مشت بر زنگار (عنصری، به‌نقل از گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۳).

۵۶) «یا **گوییا** که حادثه را ناگزردمی» (انوری، به‌نقل از گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۴).

۵۷) «... چنانستی که **گوییا** در آن‌وقت خدای عزوجل را خواهیم دیدن» (عطار، ۱/۱۳۹۸: ۸۴۴).

گوییا از «گویی» همراه با واکهٔ $\bar{a}$ ساخته شده که در ساختمان واژه‌هایی مانند «مبادا» و «مانا» هم به‌کار رفته است. اگر همچون ابوالقاسمی (۱۳۸۹: ۲۱۰)، $\bar{a}$ را بازماندهٔ شناسهٔ سوم‌شخص التزامی در پارتی (پهلوی اشکانی)، یعنی $\bar{a}(h)$-، در نظر بگیریم، آن‌گاه این نکته مطرح است که چرا شناسهٔ سوم‌شخص مفرد فعل التزامی در پارتی به این صورت‌های زبانی افزوده شده است. در فارسی میانه، وجه التزامی شناسه‌هایی متفاوت با شناسه‌های وجه اخباری داشته است. شناسه‌های التزامی، به‌جز اول‌شخص و دوم‌شخص مفرد، همانند شناسه‌های اخباری افعال‌اند و تنها ویژگی آنها وجود واکهٔ $\bar{a}$ در آنهاست (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۱۷۵-۱۷۴؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۱۹):

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

جدول ۱. شناسه‌های وجه اخباری در فارسی میانه

Table 1. Middle Persian Indicative Endings

جمع pl.	مفرد sg.	
-ēm	*-ēm/-am*	اول‌شخص 1st person
-ēd	*-ē*	دوم‌شخص 2nd person
-ēnd	*-ēd*	سوم‌شخص 3rd person

جدول ۲. شناسه‌های وجه التزامی در فارسی میانه

Table 2. Middle Persian Subjunctive Endings

جمع pl.	مفرد sg.	
-ām	*-ān*	اول‌شخص 1st person
-ād	*-ā(y)*[۴۹]	دوم‌شخص 2nd person
-ānd	*-ād*	سوم‌شخص 3rd person

کارکرد وجه التزامی در فارسی میانه، بیان احتمال، شک و تردید و گاه همچون وجه تمنایی، بیان غیرواقعی و فرضی‌بودن گزاره است (برونر، ۱۹۷۷: ۲۰۲؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۳۵ـ۲۳۶):

۵۸) *kē ēn nāmag **wēnād** ud **pahipursād** ...*

بخواند و ببیند نوشته این هر که

هر که این نوشته را ببیند و بخواند ... (کتیبهٔ کرتیر در کعبهٔ زردشت، سر ۱۸؛ شروو، ۲۰۱۰: ۲۳۵).

۵۹) *agar kayhusraw ...uzdēszār nē kand hād ...*

کنده بود نَـ بتکده کیخسرو اگر

subj.3sg

اگر کیخسرو بتکده... را ویران نکرده بود (*مینوی خرد*، پرسش ۱، بند ۹۵؛ انکلساریا،[۴۰] ۱۹۱۳: ۱۹، تفضلی، ۱۳۸۵: ۲۳).

در فارسی دری، واکهٔ *ā* که در فارسی میانه در شناسه‌های التزامی بازمانده، به‌منزلهٔ نشانهٔ وجه بازتحلیل شده و به برخی افعال و صورت‌های زبانی مانند «بادا، مبادا، مکندا، مانا» و «گوئیا» پیوسته و بر شک و تردید، دعا و درخواست دلالت داشته است.[۴۱] واکهٔ *ā* به

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

قید «گویی» متصل شده و «گوییا» گاه با همان کارکرد اصلی، یعنی دلالت بر فرضی و غیرواقعی‌بودن در تمثیل و تشبیه (مثال‌های ۵۷-۶۱) و گاه، برای بیان شک و تردید یا احتمال، یعنی با کارکردهای وجه التزامی به‌کار رفته است:

۶۰) با لبی و صدهزاران خنده آمد گل به باغ/ از کریمی **گوییا** در گوشه‌ای بویی شنید (حافظ، ۱۳۸۰: ۳۲۴).

۶۱) **گوییا** باور نمی‌دارند روز داوری/ کاین‌همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند (حافظ، ۱۳۸۰: ۲۷۰).

۶۲) «عجب ماند که **گوییا** این چه کسان خواهند بود» (بیغمی، به‌نقل از انوری، ۱۳۸۱: ۶۳۱۰).

۶۳) گوییا خواهد گشود از دولتم کاری که دوش/ من همی‌کردم دعا و صبح صادق می‌دمید (حافظ، ۱۳۸۰: ۳۲۴).

در ابیات زیر، راستی‌پور (۱۳۹۶: ۲۳۶-۲۳۷) «گوییا» را «ادات پرسش» دانسته است، اما «گوییا» در جملات پرسشی برای بیان شک و تردید به‌کار رفته است. شاعر با طرح پرسش وانمود می‌کند که پاسخ را نمی‌داند یا تردید دارد و نمی‌تواند دربارهٔ جواب درست تصمیم‌گیری کند:

۶۴) **گوییا** هرگز چنین پیرایه‌ای/ شاخ را از گل صبا بر دست بست؟ (سیف‌الدین فرغانی، به‌نقل از راستی‌پور، ۱۳۹۶: ۲۳۷).

۶۵) **گوییا** دود کدامین دل آشفته مرا/ به کمند سر زلف تو گرفتار آورد (ساوجی، به‌نقل از راستی‌پور، ۱۳۹۶: ۲۳۷).

در نمونهٔ ۶۶ و نیز در نمونه‌های زیر، که «گوییا» با «کدام» و «کدامین» هم‌نشین شده، به‌روشنی می‌توان چنین کارکردی را مشاهده کرد:

۶۶) آفتابی، امشبم، در خانه طالع می‌شود/ **گوییا** در خانهٔ طالع کدامین کوکب است؟ (ساوجی، ۱۳۸۹: ۲۵۴).

۶۷) شمع بین، سوختهٔ آتش و او مردهٔ شمع/ **گوییا** عاشق ازین هردو، کدام است امشب (ساوجی، ۱۳۸۹: ۲۵۰).

«گوئیا» به‌تدریج از حوزهٔ کاربرد اهل زبان خارج شده و جز در متون کهنه‌گرا، در فارسی امروز دیده نمی‌شود، اما «گویا»[۴۲] صورتی دیگر از «گوئیا» است که با کاهش آوایی، کاربرد مشابهی در متون متأخر فارسی داشته و برای بیان شک و تردید یا احتمال به‌کار رفته است:

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۶۸) **گویا** طلوع می‌کند از مغرب آفتاب/ کآشوب در تمامی ذرات عالم است (محتشم، به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آ).

۶۹) فریاد بسی کردم و فریادرسی نیست/ **گویا** که در این گنبد فیروزه کسی نیست (به‌نقل از دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل آ)

۷۰) **گویا** که فرض نیست به شرع شما زکات (سبزواری، به‌نقل از گیوی، ۱۳۸۰: ۱۴۸۳).

در فارسی امروز هم «گویا» برای دلالت بر شک و تردید یا حدس و گمان به‌کار می‌رود:

۷۱) «**گویا** برایش بیمار تازه‌ای آورده‌اند. این را شکو به من گفت وگرنه خودم به صرافت نمی‌افتادم و متوجه نمی‌شدم که دکتر حاتم برخلاف شب‌های پیش سری به من نزده است» (صادقی، ۱۳۵۱: ۴۰).

۷۲) «فقط شب‌های جمعه با دندان‌های زرد و افتاده‌اش قرآن می‌خواند ـ **گویا** از همین راه نان خودش را درمی‌آورد؛ چون من هرگز ندیدم کسی از او چیزی بخرد» (هدایت، ۱۳۸۳: ۵۳).

۷۳) «رانندهٔ باری که دکتر را آورده بود گفته: «فقط دکتر توی ماشین بود». **گویا** از سرما بی‌حس بوده» (گلشیری، ۱۳۸۰: ۲۳۱).

گاه، می‌توان کارکرد آن را گواه‌نمایی برای دلالت بر شایعه دانست (رضایی و نیسانی، ۱۳۹۵: ۴۹)؛ زیرا عدم‌اطمینان گوینده از صحت اطلاعاتی را نشان می‌دهد که از منبعی بیرونی دریافت کرده است:

۷۴) «**گویا** تعداد زیادی از نانوایان درخواست آزادپزی نان را دارند» (*کیهان*، به‌نقل از رضایی و نیسانی، ۱۳۹۵: ۴۹).

کارکرد قید تردید، به‌منزلهٔ نشانه‌ای برای گواه‌نمایی، از تحولات رایج در فرآیند دستوری‌شدگی است (بایبی[۴۳] و همکاران، ۱۹۹۴: ۲۰۳).

۳. ۳. صیغگان مختلف «گفتن» در مرحلهٔ میانی دستوری‌شدگی

در فارسی امروز، «گفتن» فعل واژگانی است و در برخی بافت‌ها، کارکردی وجهی برعهده دارد. چنان‌که گفته شد، «سخن‌گفتن» دو مؤلفهٔ معنایی دارد: اندیشیدن و گفت‌وگو. در برخی بافت‌ها، «گفتن» تنها با مؤلفهٔ اندیشیدن به‌کار می‌رود و معانی استنباط، حدس، گمان، فرض، تصور و مانند آن را نیز دربرمی‌گیرد. بدین‌ترتیب، فعل «گفتن» در برخی بافت‌ها می‌تواند کارکردهای وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض و تصور را بازنمایی کند. پس از آنکه «گویی»

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

و «گفتی» در مقام فعل دوم‌شخص مفرد بازتحلیل شده، صورت دوم‌شخص مفرد این فعل در وجه امری و التزامی نیز برای بیان مفاهیم وجهی به‌کار گرفته شده‌اند. ازسوی دیگر، صورت دوم‌شخص این فعل در بافت تخاطب و گفت‌وگو کارکرد وجهی برعهده می‌گیرد؛ زیرا در گفت‌وگو این صیغه از فعل کاربرد دارد. مجموع این عوامل باعث شده است تا صورت دوم شخص مفرد امری و التزامی به صورتی خاص برای بیان مفاهیم وجهی ا ستنباط، حدس، گمان، فرض، و تصور بدل شود. در برخی از نمونه‌ها، به‌نظر می‌رسد فعل دوم‌شخص مفرد مقولهٔ شخص و شمار را از دست داده و با کارکردی شبه‌قیدی، صرفاً برای بیان مفهوم وجهی به‌کار رفته است. در این بخش، به این صورت‌ها و کارکرد وجهی آنها اشاره می‌شود.

۳. ۱. ۳. «بگو»

صورت امر دوم‌شخص مفرد «گفتن» گاه در آغاز جمله با «پس» همراه می‌شود و برای استنباط و حدس از سخنان و گفته‌هایی است که پیش از آن، میان گوینده و مخاطب رد و بدل شده است:

۷۵) «پرسید: شوهرتان مهندس راه و ساختمان است؟ گفتم نه، مهندس معدن است. گفت: **پس بگو**، برای همین است که بعضی شب‌ها آقاتان به خانه نمی‌آیند» (میر صادقی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰).

۷۶) «[پرسیدم:] به کجا تلفن کردی؟ [گفت:] به اداره‌ات. [گفتم:] ای بابا! من مدتی است از آن اداره رفته‌ام. [گفت:] **پس بگو** هرچی تلفن می‌کردم کسی جواب نمی‌داد» (شاهانی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۴۰) این عبارت را «دال بر مفهوم‌شدن امر مبهمی» دانسته است.

گاه، در آغاز جمله، «بگو» برای بیان مفهوم اندیشیدن یا فرض و تصور به‌کار می‌رود:

۷۷) «بهشت از باغ آقاتقی اینها خیلی بزرگ‌تر است. **بگو** ده تا باغ اندازهٔ باغ آقاتقی اینها را هم بگذاری کنار هم، اندازهٔ یک گوشهٔ بهشت نمی‌شود» (چهل‌تن، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹).

۷۸) «من بیست‌سال است [که] توی این‌خط کار می‌کنم. همیشه این وافور دنبالم بوده. شما **بگو** یک‌مرتبه گرفته باشد، یک‌دفعه ادا اطوار درآورده باشد، نه به مولا!» (مقدم، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۳۹) این کاربرد را دال بر «تأکید و تکمیل یا توضیح» یا «انکار» دانسته است.

در آغاز جمله، «بگو» همراه با اسم یا ضمیر و «را» برای بیان مفهوم فرض و تصور به‌کار می‌رود. ذکر افعال «فکرکردن»، «خیال‌کردن» یا «اندیشیدن» پس از آن، مفهوم وجهی «بگو» را روشن‌تر می‌سازد:

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۷۹) **من را بگو** که فکر می‌کردم سی‌وپنج‌شش‌سال را شیرین دارید (شاملو، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۰).

۸۰) «**شماها را بگو** که خیال می‌کنید بیرون از این شهر و این ولایت دنیا تمام شده!» (آل‌احمد، به‌نقل از نجفی، ۱۲۴۰). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۴۰) این کاربرد را «دال بر تعجب» دانسته است.

۳. ۲. ۳. «نگو»

صورت منفی فعل امر دوم‌شخص مفرد «گفت/گو-» در آغاز جمله برای بیان استنباط و حدس از وقوع رویداد به‌کار می‌رود. در این بافت‌ها، «نگو» مقولهٔ شخص و شمار را رفته‌رفته از دست می‌دهد و به قید بدل می‌شود:

۸۱) «یک‌روز دید که مرغ‌ها و خروس‌ها کم می‌شوند. **نگو** در همسایگی‌ش شغالی بوده که بلای جان مرغ‌ها و خروس‌ها بود» (مهتدی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

۸۲) «هرشب سرش را می‌گذاشت توی دامنم... می‌گفت برایش لالایی بگویم؛ بهش بگویم تو بچهٔ منی. **نگو** که وقتی بچه بوده مادرش مرده» (هدایت، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۴۱) این صورت را «دال بر مشکوف‌شدن واقعه به‌معنی «معلوم می‌شود که، معلوم شد که» دانسته است.

«نگو» بعد از «که» برای غیرقابل‌تصوربودن یا باورپذیرنبودن محتوای جملهٔ پیش به‌کار می‌رود:

۸۳) «زنبورهای عسل برای خودشان بروبیایی داشتند **که نگو**» (آل‌احمد، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

۸۴) «ضیغم‌علی همچه وارفت **که نگو!**» (هدایت، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

نجفی این صورت را «دال بر شدت و کثرت» دانسته است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۴۱).

۳. ۳. ۳. «بگویی/ بگویید»

صورت التزامی دوم‌شخص مفرد یا جمع گاه با «اگر» و فعلی منفی یا قیدی که بر نفی دلالت دارد همراه می‌شود و برای بیان فرض و تصور به‌کار می‌رود:

۸۵) «**اگر بگویی** سرش را از روی کتاب بلند می‌کند، نمی‌کند» (میرصادقی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹).

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

۸۶) «آقا داداشم ... پاری وقت‌ها [با او] بدخلقی می‌کرد. **بگوییدِ** این پسر سر بالا کند، ابداً» (چهل‌تن، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۲۳۹). نجفی (۱۳۷۸: ۱۲۳۹) این عبارت را دال بر انکار چیزی دانسته است.

۳. ٤. ۳. «بگویی نگویی»/ «بگی نگی»

این صورت زبانی، که در اصل تکرار فعل التزامی و صورت منفی آن است، برای بیان تصور و فرض و گاه حدس و گمان به قید بدل شده است و می‌توان آن را با «به‌نظر می‌رسد» جایگزین کرد:

۸۷) «مادربزرگ حتی مأمورهای حکومت را هم... می‌گفت روس‌ها. و به‌نظر می‌آمد که بابت هفده شهر قفقاز هم بگی‌نگی حرف داشت» (یوسفی، به‌نقل از نجفی، ۱۳۷۸: ۱۶۷). نجفی این قید را به‌معنی «کم‌وبیش، تا اندازه‌ای؛ به‌طور محسوس» دانسته است (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۶۷).

٤. نتیجه‌گیری

«گفتن» در زبان فارسی نو، از ریشهٔ *gaub* باستان مشتق شده که در فارسی میانه معنی «گفتن، بیان‌کردن» حاصل کرده و تا امروز به همین معنی به‌کار می‌رود. سخن‌گفتن با اندیشیدن ارتباط تام و تمام دارد و لازمهٔ هر گفتنی اندیشیدن است؛ بنابراین، «گفتن» دو مؤلفهٔ معنایی دارد: اندیشیدن و عمل بیان‌کردن یا سخن‌گفتن. این فعل گاه مؤلفهٔ گفت‌وگو و سخن‌گفتن را از دست داده و تنها با مؤلفهٔ اندیشیدن به‌کار رفته و با گسترش کاربرد، مفاهیم «استنباط»، «حدس»، «گمان»، «فرض»، و «تصور» را بازنمایی کرده و نقشی دستوری برای بیان این مفاهیم وجهی برعهده گرفته است. صورت‌های مختلفی از فعل «گفتن» در تحولات زبان فارسی، برای بیان مفاهیم وجهی، دستوری‌شده‌اند یا در مرحلهٔ میانی دستوری‌شدگی قرار دارند. «گو»، «گویی»، «گوئیا» و «گویا» صورت‌هایی هستند که برای بیان مفاهیم وجهی به قید بدل شده‌اند. این واژه‌ها بازماندهٔ صورت‌ها و صیغگان مختلف فعل «گفتن» در متون فارسی میانه و متون فارسی اوایل دورهٔ اسلامی‌اند. در متون نظم و نثر فارسی، «گو» در جملاتی با فعل امر در مفهوم فرض‌کردن برای بیان مفهوم بی‌اعتنایی به آنچه در گزاره بیان شده، به‌کار رفته است. «گویی» و «گفتی» فعل تمنایی بوده‌اند که با اضافه‌شدن تکواژ تمنایی‌ساز $\bar{e}$ به مادهٔ فعل ساخته شده‌اند و با معنی و وجه فعلی مناسب، برای بیان مفهوم فرض در تشبیه و تمثیل به‌کار رفته و به قید بدل شده‌اند. به سبب شباهت تکواژ تمنایی ساز و شناسهٔ دوم شخص مفرد اخباری $\bar{e}$، «گویی» و «گفتی» در ذهن اهل زبان به‌صورت فعل دوم‌شخص مفرد بازتحلیل شده و با ضمیر «تو» به‌کار رفته‌اند. «گوییا» با افزوده‌شدن $\bar{a}$ به «گویی» ساخته شده است که این $\bar{a}$ حاصل بازتحلیل نشانهٔ التزامی‌ساز در

شناسه‌های فعل فارسی میانه بوده است. ابتدا «گوییا» مقولهٔ قید حاصل کرده و برای دلالت بر فرضی و غیرواقعی‌بودن گزاره و گاه شک و تردید به‌کار رفته و پس از آن، با کاهش آوایی، به «گویا» بدل شده است. از میان این صورت‌ها در فارسی امروز، تنها «گویی» برای بیان فرض و تصور و «گویا» برای بیان شک و تردید و گاه گواه‌نمایی به‌کار می‌رود. در فارسی امروز، «گفتن» فعل واژگانی است و با توجه به ویژگی معنایی آن، گاه در برخی بافت‌ها، تنها با مؤلفهٔ معنایی اندیشیدن و مفاهیم مرتبط با آن، برای بیان مفاهیم وجهی به‌کار می‌رود. صورت دوم‌شخص مفرد فعل امر و التزامی آن، مانند «بگو»، «نگو»، «بگویی»، «بگویی‌نگویی» در زبان فارسی امروز در بافت‌هایی خاص، مفاهیم وجهی استنباط، حدس، گمان، فرض و تصور را بازنمایی می‌کنند و در مرحلهٔ میانی دستوری‌شدگی‌اند.

پی‌نوشت

1. grammaticalization
2. paradigm
3. Old Persian
4. Middle Persian
5. subjunctive
6. Parthian
7. functional
8. bleaching / desemanticization
9. Heine
10. extension
11. decategorization
12. Hopper
13. Traugott
14. divergence
15. mood
16. specialization
17. reanalysis
18. analogy
19. middle voice
20. Kent
21. Bartholomae
22. Schmitt
23. Windfuhr
24. Indo-European
25. Cheung
26. MacKenzie

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

27. Haug
28. West
29. Jamasp-Asana
30. Gignoux
31. indicative
32. optative
33. imperative

۳۴. این نشانه کسرهٔ کشیده یا «یای مجهول» است که در الفبای آوانگار بین‌الملل با [e:] نشان داده می‌شود.

35. Brunner
36. Skjærvø
37. Boyce
38. irreal

۳۹. شناسهٔ التزامی دوم‌شخص مفرد را ابوالقاسمی (۱۳۸۹: ۱۷۵) *-āy* و شروو (۲۰۱۰: ۲۱۹) *-ā* در نظر گرفته است.

40. Anklesaria

۴۱. در متون فارسی دری، شناسهٔ سوم‌شخص مفرد وجه التزامی در فارسی میانه (*-ād*) برای بیان شک و تردید و گاه دعا به‌کار رفته است (ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۰۹، ۲۳۳):

ـ «مگر که به برکت نماز تو خدای‌تعالی او را بیامرزاد» (*تاریخ بلعمی*، به‌نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۳۳).

ـ «حق ... برکات این پادشاه دین ... از ما ... منقطع مگرداناد» (*اسرارالتوحید*، به‌نقل از ابوالقاسمی، ۱۳۸۹: ۲۳۴).

۴۲. باید توجه داشت که «گویا»، به‌عنوان ابزار وجهی، ساختی کاملاً متفاوت با «گویا» به‌عنوان صفت فاعلی دارد که در معنی «گوینده» به‌کار می‌رود، مثل «زبان گویا»، و با توسع معنایی، گاه مفهوم رسا و واضح را نشان می‌دهد، مثل «عبارت گویا و روشن».

43. Bybee

منابع

ابوالفتوح رازی، حسین‌بن‌علی (۱۳۶۹) *روض‌الجنان و روح‌الجنان فی تفسیر القرآن*. به‌کوشش و تصحیح محمدجعفر یاحقی و محمدمهدی ناصح. جلد ۱۵. مشهد: آستان قدس رضوی/ بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۷) *دستور تاریخی زبان فارسی*. چاپ هفتم. تهران: سمت.

ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۹) *تاریخ زبان فارسی*. تهران: سمت.

اخوینی بخاری، ابوبکر ربیع‌بن‌احمد (۱۳۴۴) *هدایهٔ المتعلمین فی الطب*. به‌اهتمام جلال متینی. مشهد: دانشگاه مشهد.

انوری، حسن و حسن احمدی گیوی (۱۳۷۵) *دستور زبان فارسی*. جلد دوم. چاپ چهاردهم. ویرایش دوم. تهران: فاطمی.

انوری، حسن و همکاران (۱۳۸۱) *فرهنگ سخن*. جلد ششم. تهران: سخن.

بلعمی، محمدبن‌محمد (۱۳۷۸) *تاریخنامهٔ طبری: گردانیده منسوب به بلعمی*. به تصحیح و تحشیهٔ محمد روشن. جلد اول. تهران: سروش.

بهار، محمدتقی (۱۳۷۳) *سبک‌شناسی*. جلد اول. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

بهار، مهرداد (۱۳۹۰) *بندهش*. تهران: توس.
بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳) *تاریخ بیهقی*. تصحیح علی‌اکبر فیاض. تهران: علم.
تفضلی، احمد (۱۳۸۵) *ترجمهٔ مینوی خرد*. به‌کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس.
جامی، نورالدین عبدالرحمان (۱۳۷۰) *نفحات الانس من حضرات القدس*. تهران: اطلاعات.
حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۰) *دیوان غزلیات*. به‌کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علیشاه.
خندان، علی‌اصغر (۱۳۸۹) *منطق کاربردی*. چاپ ششم. تهران: سمت.
خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۷۶) *برهان قاطع*. به‌اهتمام محمد معین. جلد چهارم. تهران: امیرکبیر.
دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷) *لغت‌نامه*. تهران: دانشگاه تهران.
دبیرسیاقی، محمد (۱۳۷۴) *پیشاهنگان شعر پارسی*. تهران: علمی و فرهنگی.
راستی‌پور، مسعود (۱۳۹۶) «فواید واژگانی دیوان غیاث‌الدین کججی». *آینهٔ میراث*. شمارهٔ ۶۰: ۲۴۲-۲۲۹.
را شدمحصل، محمدتقی (۱۳۸۵) *وزیدگیهای زاد سپرم*. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
رشید یاسمی، غلامرضا و همکاران (۱۳۷۱) *دستور زبان فارسی* (پنج استاد). چاپ دوم. تهران: نگاه و علم.
رضایی، والی و مژگان نیسانی (۱۳۹۵) «تمایز گواه‌نمایی و وجهیت معرفتی براساس رفتار قیدهای زبان فارسی». *پژوهش‌های زبانی*. ۷ (۱): ۳۷ـ۵۶.
ژینیو، فیلیپ (۱۳۸۲) *ارداویراف نامه (متن پهلوی، حرف‌نویسی، ترجمهٔ متن پهلوی، واژه‌نامه)*. ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار. تهران: معین/ انجمن ایران‌شناسی فرانسه.
ساوجی، سلمان (۱۳۸۹) *کلیات سلمان ساوجی*. با مقدمه و تصحیح عباسعلی وفایی. تهران: سخن.
سرشک، م. (۱۳۴۲) *حزین لاهیجی؛ زندگی و زیباترین غزل‌های او*. تهران: طوس.
سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۱) *بوستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴) *گلستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی. تهران: خوارزمی.
شفائی، احمد (۱۳۶۳) *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: نوین.
صادقی، بهرام (۱۳۵۱) *ملکوت*. تهران: زمان.
صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲) *فرهنگ جامع زبان فارسی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. دسترسی در: farhang.apll.ir
صمصامی، سیدمحمد (۱۳۴۶) *کامل‌ترین دستور زبان فارسی دربارهٔ پیشوندها و پسوندهای زبان فارسی*. اصفهان: مشعل.
طبری، محمدبن‌جریر (۱۳۵۶) *ترجمهٔ تفسیر طبری*. به‌تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی. جلد سوم. تهران: توس.

عطار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۹۸) *تذکرة الاولیاء*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. ۲ جلد. تهران: سخن.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳) *شاهنامه*. به‌کوشش جلال خالقی‌مطلق. زیرنظر احسان یارشاطر. ۸ جلد. کالیفرنیا: بنیاد میراث ایران.

فرشیدورد، خسرو (۱۳۸۸) *دستور مختصر امروز برپایهٔ زبان‌شناسی جدید*. تهران: سخن.

فره‌وشی، بهرام (۱۳۵۴) *کارنامهٔ اردشیر بابکان*. تهران: دانشگاه تهران.

قریب، بدرالزمان (۱۳۷۹) «تحول وجه تمنایی به ماضی استمراری در زبان‌های ایرانی». *یادنامهٔ دکتر احمد تفضلی*. به‌کوشش علی‌اشرف صادقی. تهران: سخن: ۲۴۵ـ۲۷۸.

گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰) *نیمهٔ تاریک ماه* (داستان‌های کوتاه). تهران: نیلوفر.

گیوی، حسن (۱۳۸۰) *دستور تاریخی فعل*. ۲ جلد. تهران: قطره.

لازار، ژیلبر (۱۳۸۴) *دستور زبان فارسی معاصر*. ترجمهٔ مهستی بحرینی. تهران: هرمس.

ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۶۳) *درخت آسوریک*. تهران: فروهر.

مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۸۶) *مثنوی معنوی*. به‌تصحیح رینولد ا. نیکلسون. تهران: هرمس.

ناتل‌خانلری، پرویز (۱۳۷۷) *تاریخ زبان فارسی*. جلد ۲ و ۳. تهران: فردوس.

ناصرخسرو (۱۳۷۰) *سفرنامه*. به‌تصحیح محمد دبیرسیاقی. تهران: زوار.

نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸) *فرهنگ فارسی عامیانه*. جلد اول. تهران: نیلوفر.

نغزگوی کهن، مهرداد (۱۳۹۵) *زبان فارسی در گذر زمان* (مجموعهٔ مقالات). تهران: کتاب بهار.

هدایت، صادق (۱۳۸۳) *بوف کور*. تهران: صادق هدایت.

Anklesaria, T. D. (1913) *Dânâk-u Mainyô-i Khard*, Bombay.

Bartholomae, C. (1961) *Altiranisches Wörterbuch*. Berlin: W. De Gruyter.

Boyce, M. (1975) *A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)*. Leiden: E.J. Brill.

Brunner, Ch. j. (1977) *A Syntax of Western Middle Iranian*. Delmar, New York: Caravan Books.

Bybee, J., Perkins, R. & Pagliuca, W. (1994) *The Evolution of Grammar: Tense, Aspect and Modality in Languages of the World*. The University of Chicago Press.

Cheung, J. (2007) *Etymological Dictionary of the Iranian Verb (Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, 2)*. Leiden-Boston.

Gignoux, Ph. (2003) *Ardâvirafnâme*. Zhaleh Amouzegar (transl.). Tehran: Moein & Iranistics' society of France.

Haug, M. & West, E. W. (1872) *The Book of Ardā Virāf.* Bombay.

Heine, B. (2003) "Grammaticalization". *The Handbook of Historical Linguistics*. B.D. Janda & R.D. Joseph (eds.). Oxford Blackwell, pp. 575-601.

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

Hopper, P. & Traugott, E. (2003) *Grammaticalization*. Cambridge: University Press.

Hopper, P. (1991) "On Some Principles of Grammaticalization". *Approaches to Grammaticalization*. Traugott & Heine (eds.). Vol.1. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.

Jamasp-Asana, J. M. (1897/1913) *Pahlavi Texts*. Bombay: Fort Printing Press.

Kent. R. (1953) *Old Persian*. New Haven, Connecticut: American Oriental Society.

MacKenzie, D. N. (1971) *A Concise Pahlavi Dictionary*. Routledge Curzon.

Pakzad, F. (2005) *Bundahišn*: *Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.

Schmitt, R. (2008) "Old Persian". *The Ancient Languages of Asia and the Americas*. Roger D. Woodard (ed). Cambridge: University Press. 76-101.

Schmitt, R. (2014) *Wörterbuch der Altpersischen Königsinschriften*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag.

Skjærvø, P. O. (2010) "Middle West Iranian". *The Iranian Languages*. G. Windfuhr (ed.). London and New York: Routledge. 196-278.

Williams, A. V. (1990) *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādestān Ī Dēnīg* (2 part). Copenhagen: Munksgaard.

Windfuhr, G. L., (2010). "Dialectology and Topics". *The Iranian Languages*. G. Windfuhr (ed.). Routledge. 5-43.

Persian Refrences in English

Abolghasemi, Mohsen (2009) *A Historical Grammar of the Persian Language*, Tehran: Samt [In Persian]

Abolghasemi, Mohsen (2011) *A History of the Persian Language*, Tehran: Samt [In Persian]

Abu al-Futuh al-Razi (1991) *Rawz al-jinan wa ruh al-jinan fi tafsir al Quran*, ed. by Mohammad Jafar Yahaghi and Mohammad Mehdi Nasseh, vol. 15, Mashhad: Astan Quds Razavi, Islamic Research Foundation [In Persian]

Akhawayni Bokhari, Abu Bakr Rabee Ibn Ahmad (1966) *Hidayat al-Muta'allemin fi al-Ṭibb*, ed. by Jalal Matini, Mashhad: Mashhad University [In Persian]

Anvari, Hasan and Ahmadi Givi, Hasan (1997) *The Grammar of Persian Language*. Vol. 2, Tehran: Fatemi [In Persian]

Anvari, Hasan, et al. (2003) *Sokhan Comprehensive Dictionary Persian to Persian*. Vol. 6. Tehran: Sokhan [In Persian]

Attar Neyshaburi, Farid Aldin Mohammad (2019) *Tazkerat Aluliya*. Mohammad Reza Shafi'i Kadkani. Vols 2. Tehran: Sokhan [In Persian]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]

Bahar, Mehrdad (2012) *Bondahesh*. Tehran: Toos [In Persian]

Bahar, Mohammad Taghi (1995) *Stylistics*. Vol. 1, Tehran: Amir Kabir [In Persian]

Bal'ami, Mohammad (2000) *Tarikhname-ye Tabari*, ed. by Mohammad Roshan. Vol. 1, Tehran: Soroush [In Persian]

Beyhaghi, Abul-Fadl (2005) *Tarikh-e Beyhaghi*. ed. by Ali Akbar Fayyaz, Tehran: Elm [In Persian]

Dabirsiaghi, Mohammad (1996) *The Pioneers of Persian Poetry*. Tehran: Elmi va Farhangi [In Persian]

Dehkhoda, Ali Akbar (1999) *Dictionary*. Tehran: University of Tehran [In Persian]

Farahvashi, Bahram (1975) *Kārnāme-ye Ardeshir-e Bābakān*. Tehran: Tehran University Press [In Persian]

Farshidvard, Khosro (2009) *Today's Concise Grammar Based in Modern Linguisyics*. Tehran: Sokhan [In Persian]

Ferowsi, Abolghasem (1998) *Shahname*. By the Effort Jalal Khleghi Motlagh. Under Supervision Ehsan Yarshater. 8 Vols. Kalifornia: Foundation of Iran Heritage [In Persian]

Gharib, Badrozaman (2000) "Transformation of the Optative Verb into Imperfect (Durative Past) in Iranian Languages". *Memorial of Ahmad Tafazzoli*. By the Effort Ali Ashraf Sadeghi. Tehran: Sokhan [In Persian]

Givi, Hasan (2001) *The Historical Grammar of Persian*. 2 Vol. Tehran: Ghatre [In Persian]

Golshiri, Hushang (2001) *The Dark Side of Moon*. Tehran: Niloofar [In Persian]

Hafiz, Shams al-din Mohammad (2002) *Divan i Qazaliyat*, ed. by Khalil Khatib Rahbar. Tehran: Safi Ali Shah [In Persian]

Hedayat, Sadegh (2004) *The Blind Owl*. Tehran: Sadegh Hedayat [In Persian]

Jami, Nūr al-Dīn 'Abd al-Rahmān (1992) *Nafahat al-Ons men Hazarat al -Qods*. Tehran: Ettelaat [In Persian]

Khalaf Tabrizi, Mohammad Hossein (1998) *Borhan i Qate'*, ed. by Mohammad Moein, Vol. 4., Tehran: Amirkabir [In Persian]

Khandan, Ali Asghar (2011) *Pragmatic Logic*. Tehran: Samt [In Persian]

Lazard, Gilbert (2005) *A Grammar of Contemporary Persian*. Mahasti Bahreyni (Transl). Tehran: Hermes [In Persian]

Mahyar Navabi, Y. (1984) *Derakht-e Asurik*. Tehran: Fravahar [In Persian]

Mowlavi, Jalal Aldin Mohammad (2007) *Masnavi-i Ma'navi*. R. A. Nicholson (ed). Tehran: Hermes [In Persian]

Naghzgu Kohan, Mehrdad (2016) *Persian Languge Through Time* (Proceeding). Tehran: Ketab-e Bahar [In Persian]

Najafi, Abolhasan (1999) *Folklore Persian Dictionary*. 1 Vol. Tehran: Niloofar [In Persian]

Naser Khosro (1991) *Safarnameh*. Mohammad Dabir Siyaghi (ed). Tehran: Zavvar [In Persian]

Natel Khanlari, Parviz (1998) *A History of the Persian Language*. Vol 2-3. Tehran: Ferdows [In Persian]

Rashed Mohassel, Mohammad Taghi (2007) *Vizidagiha i Zadisparam*, Tehran: Institute for humanities and cultural studies [In Persian]

Rashid Yasemi, Gholamreza, et al. (1993) *The Grammar of Persian*, Tehran: Negah va elm [In Persian]

Rastipoor, Masoud (2017) "Lexical advantages of Ghiyas al-Din Kojoji's Divan", *Mirror of Heritage*, No. 60, pp. 229-242 [In Persian]

Rezai, Vali and Neisani, Mozhgan (2016) "Differentiating Evidentiality and Epistemic Modality Based on the Behavior of Persian Adverbials", *The Journal of Language Research*, 7 (1), pp. 56-37 [In Persian]

Sa'di, Mosleh Aldin (2002) *Bustan*. Gholam Hoseyn Yusefi (ed). Tehran: Kharazmi [In Persian]

Sa'di, Mosleh Aldin (2002) *Golestan*. Gholam Hoseyn Yusefi (ed). Tehran: Kharazmi [In Persian]

Sadeghi. Ali Ashraf (2013) *Comprehensive Persian Language Dictionary*. Tehran: Iranian Academy of Persian Language and Literature [In Persian]

Sadeghi. Bahram (1972) *Heavenly Kingdom*. Tehran: Zaman [In Persian]

Samsami, Sayyed Mohammad (1967) *The Monst Complete Persian Grammar about Prefixes and suffixes of Persian Language*. Isfahan: Mash'al [In Persian]

Savoji, Salman (2010) *Poems Collection*. Abas Ali Vafa'I (ed). Tehran: Sokhan [In Persian]

Sereshk. M. (1963) *Hazin-e Lahiji, Biography and His Most Beautiful Sonnets*. Tehran: Toos [In Persian]

Shafai, A. (1984) *Scientific Basics of Persian Grammar*. Tehran: Novin [In Persian]

Tabari, Mohammad Ebn-e Jarir (1977) *The Translation of the Tabari's Exegesis*. ed. by Habib Yaghma'i. 3 Vol. Tehran: Toos [In Persian]

Tafazzoli, Ahmad (2007) *Translation of Minooye Kherad*. ed. by Jaleh Amouzgar. Tehran: Toos [In Persian]

[Downloaded from c4i2016.khu.ac.ir on 2026-09-19]
[DOR: 20.1001.1.24766925.1399.28.89.12.8]
[DOI: 10.52547/jpll.28.89.101]